

نام من جسمین کروهر است. 10 ساله بودم که از افغانستان به لندن آمدم حال مدت 20 سال است که در اینجا زندگی میکنم و در یکی از شرکت های تکس کار میکنم.

پدرم اصلا از چاریکار است اما در کابل زنده گی میکردند و در کارته پروان زنده گی میکردند و من از چاریکار چیزی به یاد ندارم چون در کارته پروان زنده گی میکردیم.

پدرم حکیم بود و به شکل داکتر خانه گی دوا میداد. و یک دوکان داشت در پیش کارته پروان در مقابل مکتب امیر شهید. در پهلوی آن یک دوکان رواخانه بود که پدرم کلانم در نزدیک آن کار میکرد و دوکان یونانی داشت. در نزدیکی آن یک دوکان چپس فروشی بود از یک سیک دیگر که بسیار چنتی خوب میداد و مردم اول دوا میگرفتند و بعداً از انجا چپس میخوردند.

من در بعضی مواقع در دوکان پدر و پدر کانم میرفتم.

من در آنجا در مکتب نرفتم و به درمسال درس خواندم و مادرم تدریس میکرد و در مکتب امیر شهید که نیم روز به مسلمان ها بود و نیم روز به ما سیک ها که درس پنجابی بخوانیم.

پدرم به عسکری رفت چون جبری بود. و به سن 18 ساله گی جبری بود.

وقتی اول به ایجا آمدم اول به سکا تلند بودیم و برادرم در آنجا تولد شد و بعد از چهار نیم سال به لندن آمدم در اوایل هیچ چیز نمیدانستم اما بعد رفتن به مکتب بلدییت پیدا کردم.

و تمام چیز از اول شروع کردیم در اوایل مشکل بود چون زبان جدید بود به ما رسم عنعنات غربی ها فرق داشت اما آهسته آهسته به آن عادت کردیم.

در آن وقت سیک ها اینجا نبودند و یک و دو فامیل بود و درمسال وجود داشت اما از سیک های پنجاب از افغان نه. و آنها کمک کردند به ما.

سیک های پنجاب که اینجا بودند تنها به روز های یکشنبه مثل مردم غرب که به کلیسا میروند به درمسال میفرتن و بسیار به کار مصروف بودند و ما سیک های افغان بسیار وابسته به درمسال هستیم اما در افغانستان نظر به شرایط ناامنی زیاد رفته نمیوانستیم. و سیک های افغان نمیتوانستن که عبادت بکنند و زمانیکه به اینجا رسیدند تمام آن عادت را به جا کردند، که حتا سیک های پنجاب از ما الهام گرفتن و عبادت کردن را بیشتر ساختن.

سیک ها بر علاوه لندن به دیگر کشور ها نیز رفتند اما در لندن اسان تر است چون لسان انگلیسی را میتوان زود یاد گرفت و سیک های که در بلجیم هستند هم از خود درمسال دارند، در فرانسه و هالند دو درمسال افغان ها موجود است.

من مکتب ابتدایی و متوسطه را در کلاسکو خواندم و نظر به شرایط صحی مادر اینجا آمدم. من تو جوان بودم در آن وقت و خواهر و برادرم هم.

هویت سیک افغان بودن به ما مهم است. چرا این برای تان مهم است؟

زمانی که از یک منطقه باشی نمیتوانید آن را تغیر بدهی مثال خوب آن این است که حتا در اینجا هم مردم که از منچستر هستند نمیگویند ما از لندن هستیم. ما افغان ها هویت به مثل یک رسم به دهن ما نقاشی شدن و ما نمیتوانیم از آن بگذریم. به دلیل دیگر این که آن وطن خاطرات خوش هم داریم در زمان ظاهر شاه و داکتر نجیب همین سبب است که هویت مهم است به ما.

ما به افغانیت و به انگلیس بودن خود احترام داریم و اگر سوت هال را ببینن میفهمید که دو کلچر مختلف چطور با هم خوب جور آمده و رنگین است.

ما روابط خوب داشتیم به اهالی آنجا و همچنان مردم باسواد هم با ما خوب بودند. پول دار و بی پول یکسان بود. به همدیگر بسیار اجناس را تبادل میکردیم، آنها در عید به ما شیر گوسفند ماوردند و در مقابل پدرم بعضی دوا ها را به آن ها میدادند به این ترتیب تحفه ها رد و بدل میشد بین ما.

به یاد دارم که به زمان داکتر نجیب و داود خان از هر مردم به درمسال میامدند و بخاطر شفا یاب شدن دعوا میکردند، مثل سیک، هندو، مسلمان. حتا زن های پشتون در خانه پنجابی میپوشیدند و در بیرون چادری یا یک جادر به سر میکردند. در درمسال هم با چادری آمدند و در آنجا روی خود را لچ میکردند و اعتبار داشتن و این کار سبب اعتماد سازی بیشتر میشد.

ما مردم سیک مردمان بیطرف بودیم و کلان ها ما میخواستن ما به شکل خوب به دولت معرفی شویم.

سیک ها انسانیت را به دیگران یاد میدادند و رهبر های جهان هم باید آن را یاد بگیرند و انسانیت را پیشه کنند. در اواخر مرد ها و زن ها را به زور مسلمان میساختن و فشار میدادند بخاطر قبول کردن اسلام.

ما در خانه لباس پنجابی میپوشیدیم و در بیرون مادرم چادری میکرد و کاکایم اجازه نمیدادند بیرون چادری. اما در زمانه های دهه 60 بسیار پیشرفته بود و درختران پاه برهنه میرفتن بیرون مثل اروپا ولی بعد از جنگ های داخلی همه آن از بین رفت.

اجتماعی شدن و بودن ما در بین فامیل هستیم و محفیل ها هم میرویم. اینجا فرق داره و فرصت ها نظر به افغانستان بیشتر است. بیرون رفتن از خانه اینجا گپ هادی است و میتوانیم تا به ناوقت هم بیرون باشیم اما در افغانستان چنین نبود.

اولاد هایم هم میدانند که از افغانستان هستند. ما آنها را ارتباط میتیم به فرهنگ اصیل افغانستان مثل این که رفتن به محافل تجلیل نوروز و جشن استقلال و همچنین سخنرانی ما در آن مجالس سبب میشود که اولاد های ما بیشتر بدانند در باره افغانستان.

طریقه لباس پوشیدن پشتون ها با سیک ها زیاد شباهت دارد و زن های آن ها مثل زن های سیک پنجابی میپوشن. من هم به دخترم لباس افغانی میپوشانم در این گونه محافل فرهنگی.

پشتون ها به سیک ها احترام دارد و شباهت هم و ما نیز به آن ها احترام داریم. به همین دلیل ما از طرف داکتر نجیب الله کمک های زیاد دیدیم و سبب شد با پاسپورت های که به ما فراهم کرد ما از جنگ های داخلی فرار نمایم و جان ما حفظ شد.

و زیاد سیک ها نجیب الله را دوست دارند اما بعضی هزاره ها به خلاف آن صحبت میکنند که آن ها هم کم و در اقلیت هستند.

از نظر من داکتر نجیب الله یک مسلمان خوب بود، چنان من این داستان ها را از بزرگ های ما شنیدیم و در آن دوره ها من خورد بودم.

کشور های غربی هم با داکتر نجیب الله روابط دوستانه داشتن اما فرصت ها نشد تا روابط تجارتي خوب هم ایجاد شود.

اگر طفل های ما دوباره به افغانستان بروند، آن ها هم دام های که ما در آن بند مانده بودیم میباشد و یک ترس در ذهن شان خواهد بود. زن ها هم در افغانستان بیرون میرفتن اما باید زیاد متوجه همه چیز میبودند، مثل این که یکی باید با آن ها میبود و تنها رفتن ممکن نبود. و من امکان آن را نمیبینم که به آنجا برگردم.

من اخبار میبینم و هر اخبار که درباره افغانستان است به من دلچسپ است تا آگاه شوم چون در باره وطن ما است.

دوست ها از افغانستان ندارم چون من دری یاد ندارم اما شوهرم و والدینم بلد هستند. با اولاد هایم در پنجابی صحبت میکنیم.

من چندین بار به هند رفتم و آنجا به گولدن تمپل هم رفتم و خوشایید بود. و از لندن به آنجا هر سال میرفتیم بعضی دوست های ما آنجا هستند.

در هند با مهاجر های سیک افغان نیز رویه بد صورت میگرفت، ویژه نمودند در مکتب ها نمیگرفتن و بعد از 30 سال حالا جدیدی بعضی از این قانون ها تبدیل شدند. اما قبلا ما را هم به چشم دیگران میدیدند اما بعد از آمدن سیک های پنجاب این حالت ها تغییر کرد.

پاسپورت افغانی حالا در بسیار چالش ها است و نمیتوانند که به هر کشور سفر نمایند و کشور ها هم به رسمیت آن را نمیپذیرد.

به نسل های بعدی ما زمینه های تحصیلی زیاد مساعد است و این ها در زمینه های مختلف کار خواهد کردند نظر به تجارت. در زمان های پدر کلان های ما این زمینه ها نبود پس آن ها رو به تجارت آوردند ولی حالا زمینه ها زیاد است.

در سوت هال هم بعد از سقوط اول طالب ها نژاد پرستی ها زیاد شد و به افغان ها که در آنجا کار میکردند سنگ می انداختند.

